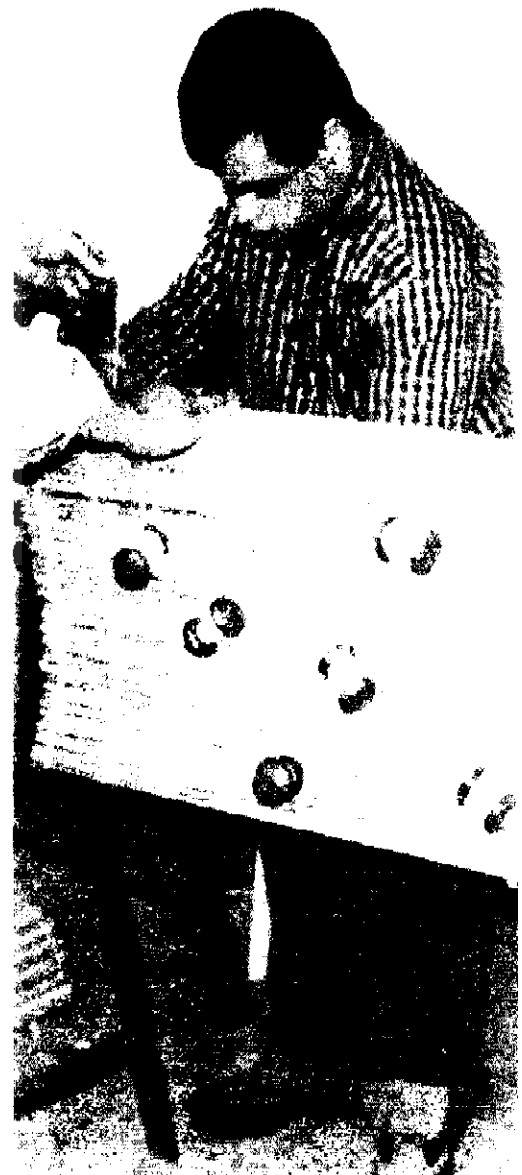


او می تواند اگر.....

محمد رضا تات



ماه مبارک رمضان جهت صرف افطار به آموزشگاه استثنایی نوراسلام ورامین دعوت شده بودم. حضور در بین همکاران و خصوصاً دانش آموزان ناشنوا و کم توان ذهنی که حالا در دبیرستان و مهارت‌های حرفه‌ای تحصیل می‌کردند برایم بسیار شگفت‌آور بود. بعضی از بچه‌ها واقعاً عوض شده بودند و گاهی باید چند لحظه فکر می‌کردم تا صورت و جثه کودکشان را به یاد می‌آوردم. یکی از این بچه‌ها مجتبی بود که نشان می‌داد از دیدن من خوشحال شده، خوشحالی را نیز به خاطر دیدن او و سایر بچه‌ها که سالها بود آنها را ندیده بودم در چهره من می‌دید، با دیدن مجتبی یاد اولین سالهای خدمت‌م در آموزشگاه استثنایی امام خمینی (ره) ورامین افتادم در آن زمان من مشاور و معجری تست تخصصی هوش بودم. در یکی از روزهای بهاری ۶۹ در کلاس بودم، زنگ تفریح بود و من با معلم مربوطه در مورد یکی از بچه‌ها صحبت می‌کردیم؛ که صدای همه بچه‌ها و چندتن از همکاران ما را به حیاط مدرسه راهنمایی کرد. در گوشه حیاط، جایی که دو کلاس به علت محدودیت فضای آموزشی ساخته شده بود و پنجره‌هایی به ارتفاع حدود ۱.۵۵ متر داشت، مجتبی افتاده بود، مشخصات او را می‌دانستم پرانرژی، بیش فعال، پرتحرک و فاقد بیماری صرع. با گفتن این مطلب توسط بچه‌ها که مجتبی از پنجره افتاده است متوجه شدیم که ضربه مغزی شده است. با مرحوم احمد شهابی^(۱) که مدیر آموزشگاه بود مجتبی را به

درمانگاه بردیم که گفتند سریعاً بایستی او را به بیمارستان برسانیم و بیمارستان سینا را توصیه کردند قرار شد مرحوم شهابی به مدرسه برگردند و به خانواده‌اش اطلاع دهند. من نیز مجتبی را به بیمارستان بردم، در اورژانس بیمارستان، مجتبی را معاینه کردند و پس از معاینه گفتند نیاز به سی‌تی‌اسکن دارد که ما را با یک آمبولانس به نزدیک میدان ولیعصر منتقل کردند و پس از سی‌تی‌اسکن به بیمارستان برگشتیم. هوا تاریک شده بود و مجتبی به هوش آمده بود. دکتر پس از رویت سی‌تی‌اسکن، اظهار داشت: امشب بایستی در بیمارستان بستری شود و تحت نظر باشد. به هر ترتیب شب سپری گشت و صبح روز بعد پدر و مادرش به اتفاق آقای شهابی آمدند. مجتبی حالش خوب بود و پس از معاینه مجدد گفتند می‌تواند مرخص شود و ما همگی به ورامین برگشتیم. تمام این خاطرات فقط در عرض چند لحظه از ذهنم گذشت، از آقای رحیمی مدیر آموزشگاه استثنایی نور اسلام راجع به مجتبی پرسیدم، ایشان گفت مجتبی دیگر به مدرسه نمی‌آید، مدت‌هاست در یک داروخانه کار می‌کند و صاحب داروخانه هم از او راضی است. او نیز در کارش نسبتاً موفق بوده و برخی داروها را می‌شناسد و تا حدی نیز نسخه خوانی می‌کند.

خیلی برایم جالب بود و با توضیحات دیگری که آقای رحیمی داد در این فکر بودم که برخلاف تصور غالب، بی‌کفایتی در افراد کم توان ذهنی ماهیتی نیست. بلکه اگر ما خوب به وظیفه خود عمل کنیم و برنامه ریزی‌های

یاد گرفته است. و در این زمینه به کارکنان داروخانه کمک می کند. از سال ۸۱-۸۰ ادامه تحصیل نداد و فعالیت اصلی اش کار در داروخانه می باشد که صاحب کارش نیز از او رضایت دارد.

مطالعه چنین موفقیت‌هایی ما را به عنوان مدیر، معلم، مشاور، سرپرست آموزشی و... به فکر وامی دارد که آیا تمامی توان خود را در جهت آموزش و خود کفایی این دانش آموزان به کار می بریم. اگر پاسخ مثبت باشد در آینده باید شاهد موفقیت بیشتر این افراد در بدست آوردن کفایت اقتصادی، اجتماعی متناسب با تواناییشان باشیم.

۱- سرچوم احمد شهبانی یکی از همکاران متعهد و دلسوز بست به کودکان استثنایی بود که فعالیتهای ایشان در جذب و آموزش و پرورش کودکان و دانش آموزان منطقه ورامین بسیار چشمگیر بود که مناسفانه در دیماه ۸۰ بعثت سکه قلبی به‌دلیل باقی شافت

می شود. معلم کلاس اول گزارش داده است که "بجز فارسی در تمام دروس خوب است" و نیز گزارش می کند که "در کلاس تمرکز ندارد و بسیار حرف می زند و مرتباً از جایش بلند می شود." کلاس اول را در ۲ سال طی می کند و در سال تحصیلی ۷۴-۷۳ وارد کلاس دوم می شود. معلم کلاس دوم گزارش می کند "املاء و فارسی او ضعیف است و نیز نا آرام است و حادثه ساز." کلاس دوم را نیز در دو سال طی می کند و در سال تحصیلی ۷۶-۷۵ وارد کلاس سوم می شود. معلم کلاس سوم نیز گزارش می کند "در روخوانی فارسی و ریاضی ضعیف است؛ همچنین ناسازگار است و مرتباً با بچه ها دعوا می کند و در خوردن و آشامیدن زیاده روی می کند. سال سوم را نیز در دو سال طی می کند و سال تحصیلی ۷۸-۷۷ وارد کلاس چهارم می شود معلم مربوطه می گوید: "فقط در املاء و انشاء ضعیف است و مشکلات رفتاری وی زیاد است."

مجتبی کلاس سوم بود که به علت فوت پدر و مادرش دچار ازهم پاشیدگی خانوادگی شد. سرپرستی و نگهداری هر یک از فرزندان این خانواده را یکی از آقایان واقوام به عهده گرفت ولی کسی حاضر به سرپرستی و نگهداری از مجتبی نمی شود. آقای قاسمی که در منطقه محل سکونت مجتبی داروخانه دارد سرپرستی او را به عهده می گیرد و مجتبی در داروخانه مشغول کار می شود. در حال حاضر مجتبی برخی داروها را می شناسد و تا حدی نسخه خوانی را نیز

صحیحی داشته باشیم و البته شرایط محیطی - اجتماعی نیز مهیا باشد، این افراد نیز می توانند موفقیت را تجربه کنند. سرگذشت مجتبی به عنوان یک تجربه موفق برایم جالب بود، از آقای رحیمی در خواست کردم مطلبی درباره وضعیت مجتبی جهت مطالعه سایر همکاران تهیه نماید که مطلب ایشان از این قرار است:

مجتبی متولد ۶۳/۵/۲۰ است. در تاریخ ۷۱/۶/۳۱ مورد آزمون هوش قرار می گیرد و بر اساس آزمونهای انجام شده ۲/۵ سال عقب ماندگی نشان می دهد و به عنوان آموزش پذیر بالا با اطلاعات عمومی در حد کودک ۵ ساله و تکلم و دقت و مداومت در کار خوب و سرعت عمل متوسط، برای ثبت نام در مرکز آموزش استثنایی معرفی می شود.

او فرزند سوم خانواده است و در سن ۲۳ سالگی مادر، به طریق سزارین به دنیا آمده است و از شیر مادر استفاده نکرده است. خانواده ترک زبان هستند ولی کودک در منطقه فارس زبان رشد کرده است. به علت مردودی های پی در پی در مدرسه عادی، برای انجام تست هوش معرفی می شود. حواس کودک سالم است. شب ادرای، از خواب پریدن و بی قراری از ویژگیهایش می باشد. یک برادر دارد و دو خواهر که آنها مشکل خاصی ندارند.

پس از ثبت نام در آموزشگاه استثنایی ظرف ۱/۵ ماه آمادگی را طی می نماید و وارد کلاس اول

